



اهل بیت پیامبر (ص)

تأملی در ابراز مودت و دوستی عبدالرحمان جامی به اهل بیت پیامبر (ص)

احمد احمدی یزدی - نویسنده و مدرس زبان و ادبیات فارسی - از اهل سنت



چکیده

آثار هنری و ادبی، آن گاه که از سرچشمه زلال اندیشه های پاک دین اسلام نشات می گیرد، محصول باطرات و همسان باروح انسان می شود که گویی مائده آسمانی هست که در کام جان می نشیند و روان آدمی را می پروراند. موثرین ترین ممدوحان شاعران که در طول تاریخ، دفتر شاعران را رنگ و بوی الهی و ملکوتی داده اند، پیامبر اسلام (ص)، خلفای راشدین و اهل بیت پیامبر است که، نتیجه دلدادگی و ارادت شاعران است که در آثارشان هویدای می شود. مولانا عبدالرحمان جامی یکی از شاعران اهل سنت است که در کنار نعت و ستایش رسول اکرم (ص) و مدح خلفای راشدین با سرودن چندین شعر در منقبت علی بن ابی طالب و فرزندانش، دوستی و مودت خود را ابراز کرده است. این مقاله در صدد است جلوه هایی از احساسات جامی را در برخی آثار او نشان دهد.

کلیدواژگان: نعت پیامبر (ص)، منقبت خاندان پیامبر، اهل سنت، عبدالرحمان جامی

شرح حال شاعر

نورالدین عبدالرحمان جامی، شاعر، نویسنده و عارف قرن نهم در سال ۸۱۷ق در روستای خرچرد تربت جام چشم به جان گشود. خاندانش، در اصل از محله ی دشت اصفهان بودند که از آن جا به خراسان هجرت کردند و در خرچرد اقامت گزیدند. جامی، نخست در محضر پدرش، نظام الدین احمد مقدمات علوم را تا آموختن صرف و نحو عربی فراگرفت. صفی الدین علی در رشحات عین الحیات گوید: روزی سخن از استادان و معلمان وی به میان آمده بود و او می گفت: «ما به حقیقت، شاگرد پدر خودیم که زبان از وی آموختیم.» بنابراین چنین معلوم شده است که وی، صرف و نحو را پیش والد خود گذرانیده بوده است (صفا، ۱۳۶۴ش، ص ۳۵۰).



جامی پس از تحصیل مقدمات علوم روزگار، در نزد پدرش به همراه خانواده‌اش به هرات که در آن زمان، یکی از شهرهای مهم خراسان به شمار می‌رفت، مهاجرت کرد و پس از ورود به این شهر، تحصیلاتش را نزد استادان بزرگ آن زمان همچون مولانا جنید اصولی و محمد جاجر می‌ادامه داد. وی از استعداد بسیار شگرفی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که استادان را شگفت‌زده می‌کرد. در سفری که برای ادامه تحصیل به سمرقند رفت، قاضی‌زاده یکی از استادان برجسته‌ی سمرقند در حضور همه‌ی دانشمندان درباره‌ی وی چنین گفته است: «تا بنای سمرقند است به جودت طبع و قوت تصرف این جوان جامی، کسی از آب آمویه به اینجانب گذر نکرده است.» (جامی، ص ۲۱) بدین ترتیب، جایگاه این عارف و شاعر خطه جام، آن اندازه در میان سخن‌شناسان و ادیبان والا است که به وی، لقب خاتم‌الشعرا شعر فارسی را داده‌اند. مولانا جامی علاوه بر شعر و ادب، در عرفان و تصوف هم دارای مقام و جایگاه رفیعی است. وی پس از ارادت به سعدالدین کاشغری که از پیشوایان بزرگ سلسله‌ی نقشبندی است، به عرفان روی آورد و سپس به شرح اندیشه‌های ابن عربی مشهور به «شیخ اکبر» همت گماشت. وی بنا به نوشته‌ی تذکره‌نویسان به همه‌ی علوم زمانش تبحر داشت و می‌توان دانش وی را دانشی دایره‌المعارفی دانست. وی یکی از معدود شاعران و دانشمندان است که از احترام بسیار زیادی در بین طبقات مختلف جامعه برخوردار بود، به طوری که می‌توان گفت در تاریخ شعر و ادب، هیچ کس همانند وی، از این همه عزت و احترام برخوردار نبوده است. جامی، شیخ الاسلام دولت تیموری در هرات بود و سلطان حسین بایقرا (متوفی ۹۱۱ق) و وزیر دانشمند وی، امیرعلی شیرنوازی (متوفی ۹۰۶ق) از جمله‌ی دوستداران و ارادتمندان وی به شمار می‌رفتند. سرانجام این عارف نامی در هرات به سال ۸۹۸ روی در نقاب خاک کشید. از وی، آثار زیادی به جای مانده که از آن جمله می‌توان به بهارستان، هفت اورنگ، اربعین و شرح فصوص الحکمه ابن عربی اشاره کرد.

وی پنج سال پیش از فوتش، در قصیده‌ی لامیه‌ای به استقبال قصیده‌ی کسایی مروزی رفته و شرح حال خود را چنین توصیف می‌کند:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی

که زد ز مکه به یثرب سرادقات جلال

ز اوج قله پرواز گاه عز و قدم

بدین حاضیض هوان، سست کرده‌ام پروبال

عصری که جامی در آن می‌زیست، عصری بود که نویسندگان اهل سنت در آثار خود از ائمه اطهار (رض) یاد کرده و عنوانی را به ایشان، اختصاص می‌دادند. برای نمونه، می‌توان از میرخواند (متوفی ۹۰۳ق) در روضه‌الصفا یاد کرد. آنان به امامان شیعه، احترام گذارده و ایشان را

صاحب کرامت و خوارق عادات می‌دانستند. جامی نیز از این گروه از نویسندگان بود. وی در اصول اعتقادات، اشعری مذهب و در فروع، حنفی مذهب بود و از محبان اهل بیت (رض) به شمار می‌رفت (داداش‌نژاد، ۱۳۹۰ ش، ص ۵۴)

◀ سیمای پیامبر مکرم اسلام (ص)، حضرت ختمی مرتبت در آثار جامی

در تاریخ ادبیات ایران، شاعران معتقد و مخلص، پس از تحمیدیه‌های نغز و زیبایی که در ستایش و حمد باری تعالی بود و به آن وسیله، صدر دفتر اشعار خود را مزین و زینت می‌بخشیدند، به منقبت و ذکر فضایل اخلاقی پیامبر اسلام (ص) می‌پرداختند. این نوع تحمیدیه‌ها و منقبت‌ها جزئی از سنت ادبی بود که در اکثر آثار منظوم و منثور گذشتگان دیده می‌شود. جامی نیز که ادیبی فرهیخته و شاعری عارف بود، نه تنها برای پیروی از سنت حسنه‌ی گذشتگان، بلکه از سرآرادت اشعاری در ستایش و منقبت حضرت محمد (ص) سروده است. شخصیت آن حضرت از نظر شاعر جام، برخوردار از چند خصوصیت زیر است:

۱. نور روحانی محمد (ص)، اولین موجودی است که خلق شده است. نکته‌ای که جامی در آغاز سخن در نعت پیامبر (ص) در همه‌ی سروده‌های خود اشاره می‌کند:

ای صدرنشین تخت کونین

تخم و ثمر درخت کونین (جامی، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۲۲۹)

در جای دیگر، همین مضمون را به گونه‌ای دیگر بیان کرده و معتقد است که حق تعالی، وقتی پیامبر (ص) را که از نور مطلق آفریده بود متجلی کرد، از نور درخشان وی صدها دریای روشنایی و مشعله‌ی مهر آفرید. لاجرم نور مبارک آن حضرت (ص)، اولین موجودی بود که در نهان غیب به وجود آمد:

جز پی آن شمع هدایت پناه

ماه نشد قبه این بارگاه

تا نه فروغ از رخس اندوختند

مشعله مهر نیفروختند

۲. هدف اصلی آفرینش، وجود حضرت رسول اکرم (ص) بوده است. به تعبیر دیگر، خداوند متعال جهان را برای وجود مبارک پیامبر (ص) خلق کرد. جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، شاعر قرن ششم نیز ترکیب‌بند زیبایی در معراج پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) سروده و به این نکته اشاره کرده است. این بیت نیز تلمیح دارد به حدیث قدسی که خداوند درباره‌ی پیامبر فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک» و عبدالرزاق اصفهانی نیز در بند دوم ترکیب‌بند مشهورش درباره‌ی معراج پیامبر، سروده است:

ای مسند تو، و رای افلاک	صدر تو و خاک توده، حاشاک
در راه تو زخم، محض مرهم	بر یاد تو، زهر عین تریاک
طغرای جلال تو لعمرک	منشور ولایت تو لولاک

(دامادی، ۱۳۶۸ ش، ص ۵۷)

جامی نیز در سروده‌های خویش، به این نکته توجه خاصی داشته است. چند نمونه در ادامه می‌آید:

سلام علیک ای ز آغاز فطرت	طفیل وجود تو ایجاد عالم
رفعت ازو منبر افلاک را	رونق ازو خطبه لولاک را
جز پی آن شاه رسالت مآب	چرخ نزد خیمه زرین طناب

(جامی، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۵۳)

(همان، ۴۷۷)

ابراز علاقه و دوستی به اهل بیت پیامبر (ص)

عبدالرحمان جامی معتقد است که امت پیامبر (ص)، در میان امم دیگر از فضایل و کرامت برخوردارند:

امت احمد از میان امم	باشد از جمله افضل و اکرم
اولیای کرامت اویند	پیرو شرع و سنت اویند
رهبران ره هُدا باشند	بهتر از غیر انبیا باشند
خاصه آل پیامبر و اصحاب	کز همه بهترند در هر باب

وی در چند سروده‌ی خود به ارادت و مودت خویش نسبت به اهل بیت (رض) افتخار ورزیده است و از صمیم دل معتقد است که هر کسی به ستایش آنها پردازد، در حقیقت خود را مدح کرده است.

مادح اهل بیت در معنی	مدحت خویشتن کند معنی
مومنم، موقنم خدای شناس	وز خدایم بود امید و هراس
از کجی‌ها در اعتقاد پاک	نیست از طعن کج، نهادم باک
دوستدار رسول و آل ویم	دشمن خصم بد خصال ویم
جوهر من ز کان ایشان است	رخت من از دکان ایشان است

در ادامه‌ی سروده، خود را به سلمان فارسی تشبیه می‌کند و تلمیحی هم به سخن پیامبر اسلام (ص) دارد که ایشان در حق سلمان فرمودند: «السلمان منا اهل البیت»

همچو سلمان شدم ز اهل البیت	گشت روشن چراغ من زان بیت
أنا مولى لهم و مولى القوم	کان منہم و لا اخاف اللوم

مست عشقند، عاشقان دایم
چون بود عشق صادقان در رسم
لایخافون لومه الالایم
کی ز کید منافقان ترسم

جامی در ادامه مثنوی، تلمیحی به اشعار امام شافعی دارد که او را به سبب مدح و ستایش اهل بیت (رض) رافضی می گفتند:

این نه رفض است محض ایمان است
رفض اگر هست حب آل نبی
رسم معروف اهل عرفان است
رفض، فرض است بر ذکی و غبی

(همان، ص ۲۱۰)

جامی شعر شافعی را که به عربی سروده شده، به فارسی منظوم ترجمه و ذکر کرده است:

لو کان رفضاً حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ
شافعی آن که سنت نبوی
فلیشهد الثقلان انی رافضی
به زبان فصیح و لفظ متین
ز اجتهاد قویم اوست قوی
گفت در طی شعر سحر آیین
یا تولا به خاندان بتول
گر بود رفض حب آل رسول
که شدم من ز غیر رفض بری
گو گواه باش آدمی و پری
رفع من رفض و دین من رفض است
رفع من رفض و مابقی خفض است

(همان، ۲۱۱)

جامی در ابیات زیر تلمیحی به آیه‌ی تطهیر «اما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب، ۳۳) دارد.

معنی انما یرید الله
که خدا را ز لوث رجس و فساد
آن بود پیش عارف آگاه
هست تطهیر اهل بیت، مراد
نیست پوشیده بر اولوالافهام
که بود رجس، بدترین آثام
چون بود رجس، زلت و عصیان
نیست تطهیر آن به جز غفران

سپس برای مخاطب شعر خویش، احتجاج می کند که اهل بیت پیامبر (ص) چون از رجس و لوث مطهر و پاکند، در نزد خداوند مغفور و بخشنده هستند و در روز قیامت از هر گونه مجازات، در امان هستند.

پس همه‌ی اهل بیت مغفورند
اهل بیت طهارتند این‌ها
وز عقوبات آخرت دورند
نور چشم بصارتند این‌ها
اختر برج شرع و ایمانند
گوهر درج صدق و احسانند

(همان، ص ۲۱۲)

الف: ابراز ارادت جامی به علی بن ابیطالب (رض)

۱. قصیده‌ی ملمع (شعری که یک مصراع آن فارسی و مصراع دیگر آن به زبان غیر فارسی

باشد): جامی هنگام مسافرت به نجف اشرف، قصیده‌ی ملمع زیر را سروده است که مطلع آن، بیت زیر است:

أصبحتُ زائراً لك يا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف

قصیده، بیست و یک بیت دارد. در مصراع نخست، به نظر می‌رسد که ترکیب شحنة النجف را از غزل حافظ به وام گرفته است که در آن غزل، حافظ چنین سروده است:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق بدرقه رهت شود همت شحنة نجف

(مهدوی دامغانی، ۱۳۸۷ش، ۳۲)

در ادامه، شاعر، آرامگاه حضرت علی (رض) را قبله‌ی دعا و نیایش همه‌ی نیازمندان می‌داند که به امید اجابت، روی به آنجا آورده‌اند. ترکیب قبله‌ی دعا به معنی جای فریادخواهی و دعا کردن است و پیش از جامی، اوحدی مراغه‌ای شاعر سده‌های هفتم و هشتم هجری آن را به کار برده است.

سرهابه این بساط، مگر کعبه‌ی دل است رخ هابر آستانه، مگر قبله‌ی دعا است

(عفیفی، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۱۹۴۳)

تقصیر ماسلف، کوتاهی روزگار گذشته، ظاهراً به آیه‌ی مبارک «عفا الله عما سلف» (مائده، ۹۵) یا به آیه‌ی «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» (انفال، ۳۸) اشاره دارد.

از این بیت، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که شاید جامی، پیش از این تشرف به نجف در انجام وظیفه‌ی خود نسبت به رعایت حرمت علوی، خویش را مقصر دانسته است و خداوند به حقیقت موضوع آگاه‌تر است. (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۷ش، ص ۳۳)

تو قبله دعایی و اهل نیاز را	روی امید سوی تو باشد ز هر طرف
می‌بوسم آستانه قصر و جلال تو	در دیده، اشک عذر ز تقصیر ماسلف
گر پرده‌های چشم مرصع به گوهرم	فرش حریم قبر تو گردد زهی شرف
خوشحالم از تلافی خدام روضه‌ات	باشد کنم تلافی عمری که شد تلف
رو کرده‌ام ز جمله اکناف سوی تو	تا گیریم ز حادثه دهر در کنف
دارم توقع این که مثال رجای من	یابد ز کلک فضل تو تویح لاتخف

منظور شاعر از لاتخف، تلمیحی است به آیه‌ی زیر است:

«وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرًا لَوْمْ يُعَقَّبُ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ» (قصص، ۳۱) یعنی، عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری می‌جنبد، پشت کرد و برنگشت. ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی.

جامی در ادامه سروده خویش به دو حدیث اشاره دارد: نخست؛ حدیث «كنت كنزاً مخفياً

فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف» (انصاری، ۱۳۶۱ش، ص ۶۳۹) یعنی من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم. و دوم حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۴)

بر روی عارفان ز تو مفتوح گشته است

ابواب «كنتُ كنز» به مفتاح «من عرف»

جامی در این قصیده، علاوه بر آن که مناقب و فضایل علی (رض) را بیان می کند با تلمیحات زیبا، مخاطب شعر خود را به فهم دقیق و تعمق بیشتر دعوت می کند. باید اذعان داشت، شعر هر شاعر ملهم و منبعث از اندیشه‌ها و عقاید اوست که در کسوت واژگان به منصفی ظهور می رسد:

جز گوهر ولای تو را پرورش نداد	هر کس که با صفای درون داد چون صدف
خصم تو سوخت در تب «تبت» چو بولهب	نادیده از زبانه قهرت هنوز تف
نسبت کنندگان کف جو تو را به بحر	از بحر جود تو شناسند غیر کف
رفت از جهان کسی که نه در پی تورفت	لب پر نفیر یا اسفا، دل پر از اسف

منظور شاعر از یا اسفا، شاید بیان اندوه حضرت یعقوب (ع) بر دوری حضرت یوسف (ع) باشد که در آیه ۸۴ سوره ی یوسف بدین گونه آمده است: «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَٰ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» و یا شاید به آیه ۳۹ سوره ی زمر «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ» نیز اشاره داشته باشد که در روایات گوناگون آمده است (بحرانی، ج ۴، ص ۸۰) منظور از ترکیب جنب-الله، امیرالمومنین علی (رض) است. (مهجوی دامغانی، ۱۳۸۷، ص ۳۵)

جنسیت است عشق و موالات را سبب	حاشا که جنس گوهر رخشان بود خرف
بر کشف سر لو کشف آن را کجاست دست	کز پوست پابرون ننهاده دست چون کشف

شاعر در بیت آخر اشعار بالا، با آوردن کلمات لو کشف، تلمیحی به سخن علی (رض) دارد که فرمودند «لو کُشِفَ الغطاء ما ازددت یقینا» این کلمات، نخستین کلمه از صد کلمه‌ای است که جاحظ، دانشمند سده‌ی سوم از سخنان کوتاه علی (رض) برگزیده است و رشید و طواط آن را به نثر و نظم فارسی برگردانده است و گفته است: «اگر و ابرند پوشش را نیفزایم من در یقین» و دو بیت زیر را نیز سروده است:

حال خلد و جحیم دانستم	به یقین آن چنان که می باید
گر حجاب از میانه بر گیرند	آن یقین، ذره‌ای نیفزاید

(همان، ص ۳۶)

۲- قصیده در منقبت علی (رض)

اگر در متن این قصیده دقت شود، تموج بی‌قراری و بی‌صبری شاعر که متأثر از عشق و

دلدادگی به آن حضرت است حس می‌شود. جامی خود را شتر مستی می‌داند که از سر شوق و ارادت، پای کوبان می‌دود و سنگ خارا در زیر پایش، مانند حریر و گل است. (ناصری، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۹)

محمل رحلت ببند، ای ساربان، کز شوق یار
زودتر آهنگ ره کن، کآرزوی او مرا
قطع این وادی به ترک اختیار خود توان
اشتر مستم که بی خود می‌روم در راه او
پای کوبان می‌برد شوق جمال او مرا
هر کسی بر ناقه بهر تحفه یاری می‌نهد
هر نشان پاکه می‌بینم ز ناقه در رهش
محمل امشب دیر می‌جنبد، حُدی آغاز کن
(نظامی باخرزی، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۷۶)

۳- منقبت علی (رض) در قالب مثنوی

جامی در مثنوی بلندی به منزلت و مقام حضرت علی بن ابیطالب (رض) اشاره می‌کند. در این سروده، به فتح قلعه‌ی خیبر نیز اشاره دارد:

این علی، کش منم به جان بنده
بر صف اهل زیغ با دل صاف
بوده از غایت فتوت خویش
قدرت فعل حق از او زده سر
خود چه خیبر که چنبر گردون
در جهان شاه ورهبری چو علی
سببت نفس شوم را کنده
بهر اعلائی دین، کشیده مصاف
خالی از حول خویش و قوت خویش
کنده بی خویشتن در خیبر
پیش آن دست و پنجه بود زبون
گر کسی سرکشد زهی دغلی

(همان، صص ۱۶۷-۱۶۸)

جامی پس از رسیدن به خاک نجف و رویت بارگاه علی (رض) به سرودن این مثنوی پرداخت. در این سروده، حضرت را قافله‌سالار ره عشق دانسته است که در چهره‌ی او، جمال ازلی آشکار است و اگر شهید محبت او در دل کسی نباشد، چیز دیگری نمی‌تواند گره‌گشای زندگی و کلید سعادت او باشد. (ناصری، ۱۳۸۰، ص ۶۹)

قَد بَدَا مشهد مولای اینخوا جملی
رویش آن مظهر صافی است کبیر صورت اهل
چشم از پر تو رویش به خدا بینا شد
دعوی عشق و تولا مکن، ای سیرت تو
مشک بر جامه زدن سود ندارد چندان
که مشاهد شد از آن مشهدم انوار حلی
آشکار است در او عکس جمال ازلی
جای آن دارد اگر کور شود معتزلی
بغض ارباب دل از بی خردی و دغلی
چو تو در جامه گرفتار به کند بغلی

چون تو را چاشنی شهید محبت نرسید
جامی از قافله سالار ره عشق تو را
از شه نحل چه حاصل ز لباس عسلی
گریب رسند که آن کیست؟ علی گوی علی

(نظامی باخزری، ۱۳۷۱ش، ص ۱۷۷)

علاوه بر اشعار مزبور، جامی در شواهد النبوه از علی (رض) به عنوان امام اول از ائمه‌ی دوازدهگانه بحث می‌کند و از او و دو فرزندش با تعبیر امیرالمومنین یاد می‌کند که البته از این واژه، معنای لغوی نه دینی آن را اراده می‌کند. برای آن حضرت، سی کرامت می‌شمرد که برخی کرامات نقل شده چنین است: سخن گفتن زمین با علی (رض)، فرو نشستن طغیان رود فرات با اشاره‌ی علی (رض) و ارائه‌ی نمونه‌هایی از اخبار غیبی علی (رض) مانند خبر شهادت حسین (رض) و اصحابش در کربلا (همان، ۳۳۰). رخ دادن حادثه‌ی ردالشمس در دو نوبت برای علی (رض) (همان، ۳۳۵). نابینا شدن زیدبن ارقم برای عدم شهادت بر حدیث غدیر (همان، ۳۳۶).

اکثر موارد مزبور، علاوه بر این که در کشف الغمه اربلی نقل شده، ترتیب و روال نقل آنها نیز مطابق با این کتاب (اربلی، ج ۱، صص ۲۸۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰) است. (داداش‌نژاد، ۱۳۹۰ش، ص ۵۶) برای نمونه، داستان نابینا شدن زیدبن ارقم را از زبان جامی نقل می‌کنیم. جامی نوشته است: «روزی [علی] با حاضران مجلس، سوگند داد که هر که از رسول (ص) شنیده است که گفته: من کنت مولا ه فعلی مولا ه، گواهی دهد. دوازده تن از انصار حاضر بودند گواهی دادند. یکی دیگر که آن را از رسول (ص) شنیده بود، اما گواهی نداد. حضرت امیر (کرم‌الله وجهه) فرمود که ای فلان! تو چرا گواهی ندادی با آن که تو هم شنیده‌ای؟ گفت من نیز شنیده‌ام، والا فراموش کرده‌ام. امیر دعا کرد که خداوندا! اگر این شخص دروغ می‌گوید، سفیدی بر بشره‌ی وی ظاهر گردان که عمامه آن را نپوشاند. راوی گوید که والله من، آن شخص را دیدم که سفیدی بر میان دو چشم وی پیدا آمده بود و از آن جمله است که زیدبن ارقم گفته است که من هم در همان مجلس حاضر بودم، گواهی ندادم و آن را پنهان داشتم. خدای تعالی روشنایی چشم مرا ببرد و گویند که همیشه بر فوت آن شهادت، اظهار ندامت می‌کرد و از خدای تعالی آمرزش می‌خواست.» (جامی، ۱۳۷۹ش، ص ۳۳۶)

ب: حسن بن علی (رض)

جامی اگر چه، سروده‌ای جدا در منقبت حسن بن علی (رض) نسروده است، ولی در مثنوی سبحة‌الابرار در حکایتی از آن بزرگوار با عنوان امیرالمومنین (رضی‌الله عنه) یاد می‌کند و او را سبط پیامبر (ص) معرفی می‌کند که انوار الهی از صورتش متجلی است.

حسن آن سبط نبی، سز ولی

طلعتش، مطلع انوار جلی

بعد از بیت مزبور، جامی حکایتی را به صورت مناظره بین حسن مجتبی (رض) و جوانی آورده است. جوان برای عبادت به گوشه‌ای پناه برده و از معاشرت با مردم پرهیز می‌کند. امام، علت تنهایی را از او می‌پرسد و جوان می‌گوید من با خالم که مرا آفریده تنها هستم و نیازی به حشر و نشر مردم ندارم. پیام مهمی که از این حکایت فهمیده می‌شود، ترویج معاشرت اجتماعی و پرهیز از رهبانیت است و حسن (رض) در این حکایت می‌کوشد که به گونه‌ای حدیث معروف پیامبر (ص) را به جوان بفهماند که فرمودند: «لا رهبانیه فی الإسلام تزوجوا فإنی مکاثر بکم الأمم و نهی عن التبتل و نهی النساء أن یتبتلن و یقطعن أنفسهن من الأرواح» (مغربی، ج ۲، ص ۱۹۳) قرآن نیز در این مورد فرموده است: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءً» (حدید، ۲۷) یعنی ترک دنیایی که از پیش خود در آوردند، ما آن را بر آنان مقرر نکرده بودیم. جامی از این رو، بدین گونه آغاز می‌کند:

رفت در خانه آن تازه جوان
در ره اهل دل از گرم روان
دید بر خلق خدا در بسته
وز همه خلق جدا بنشسته
حسن (رض) از جوان می‌پرسد:

گفت کام تو ز یکتایی چیست؟
مونس جانت به تنهایی کیست؟
جوان این گونه پاسخ می‌دهد:

گفت آن کس که مقیم دلم اوست
تخم دل کشته در آب و گلم اوست
من و اویم درین تنهایی
نیست کس را به میان گنجایی
بار دیگر حسن (رض) از جوان می‌پرسد:

باز گفتا که درین کاشانه
مر تو را چیست متاع خانه
جوان در پاسخ می‌گوید:

گفت چیزی که درین خانه مراست
ترسکاری دل از قهر خداست
گرد این خانه چو در می‌نگرم
غیر ازین نیست متاع دگرم

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۹۰)

جامی در شواهد النبوه، حسن (رض) را با لقب امیرالمومنین، حسن (رضی الله تعالی عنه) نام می‌برد و او را با نام امام دوم از ائمه‌ی اثنی عشر معرفی می‌کند و برای وی، دو کرامت ثبت می‌کند که عبارتند از: نخست؛ اخبار از تولد فرزند پسر برای کسی که مشتاق آن بود و دوم؛ بارور شدن درخت خرمایی که بار نداشت و در همان لحظه، با دعای او بارور شد و میوه داد. اربلی پس از نقل این دو کرامت، عنوانی را به کرم، جود و نماز حسن (رض) اختصاص داده که جامی نیز پس از نقل همان دو کرامت به صورت کلی می‌گوید: آن چه در مناقب از علم، عبادت، کرم، جود و غیر این‌ها از مکارم اخلاق نوشته‌اند و به صحت رسیده است، بیش از آن است که استقصای آن تواند کرد، لاجرم در آن شروع نمی‌رود. (جامی، ۱۳۷۹، ش. ص ۳۴۵؛ اربلی، ج ۱، ص ۵۲۲)

ت: ارادت به حسین بن علی (رض)

جامی در مسافرتش به مکه، هنگامی به عراق می‌رسد عنان عزمش را به قصد زیارت مضجع شریف حسین (رض) بر می‌گرداند و به کربلا می‌رود و احساسات قلبی خود را بدون هیچ گونه شائبه‌ای بیان می‌کند و چنین سفری را از دیدگاه عاشقان، فرض عین می‌داند.

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
خدا مرقدش به سرم گر نهند پای
کعبه به گرد روضه او می‌کند طواف
از قاف تا به قاف پُرسست از کرامتش
آن را که بر عذار بود جعد مشکبار
جامی گدای حضرت او باش تا شود
می‌ران ز دیده سیل که در مشرب کریم

هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
رُكْبُ الْحَجِيجِ اَيْنَ تَرْوِحُونَ اَيْنَ
آن به که حيله جوی کند ترک شیدوشین
از موی مستعار چه حاجت به زیب وزین
با راحت وصال مبدل عذاب بین
باشد قضای حاجت سایل ادای دین

(جامی، ص ۹۳)

در شواهد النبوه، از ایشان نیز با عنوان امیرالمومنین حسین یاد می‌کند و می‌نویسد: «وی امام سوم است و ابوالائمه است. کنیت وی ابو عبدالله است و لقب وی شهید و سید. رسول (ص) فرموده است که حسین از من است و من از حسین، خدای دوست دارد آن کسی که او را دوست دارد. شهادت وی، روز عاشورا بوده است.» (جامی، ۳۴۶)

ث: ارادت به زین العابدین (رض)

همان گونه که پیشتر ذکر شد، یکی از ویژگی‌های جامی، احاطه و اشراف بر آثار و سنت ادبی ایران است. وی قصیده‌ی فرزذق را که در مدح حضرت سجاد (رض) سروده به فارسی منظوم برگردانده است.

همام یا همیم، نام وی و کنیه‌اش ابوفراس بود و در میان مردم به فرزذق شهرت داشت. پدرش غالب بن صعصعه و مادرش لیلی دختر حابس بود. مورخین سال وفات فرزذق را ۱۱۰ ه.ق و برخی دیگر ۱۱۴ ق ثبت کرده‌اند. رجال شناس معروف «محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی» (م قرن چهارم) در کتاب رجالش، سروده‌ی فرزذق در مدح حضرت سجاد (رض) را تا بیست و نه بیت ضبط کرده و تفصیل داستان را این چنین روایت می‌کند:

«هشام پسر عبدالملک در روزگار خلافت و حکومت پدرش عبدالملک و یا برادرش ولید به حج رفت، کعبه را طواف کرد، خواست حجرالاسود را استلام کند، ولی بر اثر ازدحام جمعیت نتوانست، شامیان همراه او، منبری برای او نهادند و هشام را در حالی که بر آن نشسته بود طواف دادند. در این هنگام حضرت علی بن الحسین (رض) در حالی که ردایی بر تن داشت و از

زیباترین مردم و خوشبوترین آنها بود و بر پیشانی او اثر سجده، چونان زانوی شتر بود، وارد شد، طواف نمود و به حجرالاسود که نزدیک شد مردم به منظور احترام و تعظیم به حضرتش (نه از روی ترس) راه را برای او باز کردند، تا حجرالاسود را استلام فرماید. این امر موجب خشم هشام گردید، یکی از شامیان همراه او پرسید: این مرد کیست که این گونه مردم او را تعظیم و راه را برایش باز کردند؟ هشام برای اینکه شامیان حاضر متوجه جایگاه بلند حضرت علی بن الحسین^(رض) در نزد مردم نشوند و نسبت به او ارادتی نیابند، در پاسخ گفت: نمی دانم. فرزدق شاعر که در آن جا حاضر بود فریاد برآورده، گفت: (لکنی اعرفه) ولی من او را می شناسم، مرد شامی از او پرسید: من هذا یا ابا فراس؟ کیست این مرد ای ابا فراس؟ فرزدق در پاسخ او چنین سرود: هذا الذی تعرف البطحاء...»

مطلع قصیده بیت زیر است:

یا سائلی این حل الجود و الکرّم

عندی بیان اذا طلابه قدموا (ظهیری، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۸۰)

جامی، داستان مزبور را فشرده و به صورت منثور در صدر مثنوی آورده و سپس قصیده فرزدق را ترجمه‌ی منظوم کرده که در سلسله الذهب آمده است. چند بیتی از این داستان در زیر نقل می‌شود:

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می‌زداندر طواف کعبه، قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره، گوشه‌ای بنشست

جامی در ادامه، بسیار زیبا از حضرت سجاد^(رض) نام می‌برد و به گونه‌ای صریح و موثر، اصل و نسب او را بیان می‌کند و به بهترین لقب حضرت یعنی زین العابدین اشاره دارد:

ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عبّادبن حسین علی
در کسای بها و حله نور	بر حریم حرم فکند عبور

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۵)

علامه محمدتقی مجلسی در شرح من لایحضر الفقیه، حکایتی ذکر می‌کند که با مطلب فوق رابطه دارد. وی نوشته است: «شخصی در مجلس جامی نقل کرد که زنی، فرزدق شاعر را در خواب دید و از حال او پرسید. فرزدق گفت که حق تعالی مرا آمرزید به سبب قصیده‌ای که در حضور هشام بن عبدالملک در مدح علی بن حسین^(ع) سروده‌ام. مرحوم مجلسی ادامه داده است که ملا جامی گفت: سزاوار است حق تعالی، جمیع عالمیان را به برکت آن قصیده پیامزد.» (فرخی، ۱۳۹۴ ش، ص ۶۵۳)

جامی در شواهد النبوه از حضرت زین العابدین^(رض) با عنوان امام چهارم ذکر می‌کند و درباره

ملقب شدن به زین العابدین نوشته است: «گفته اند سبب آن که وی را زین العابدین نام کرده اند آن بود که یک شب در نماز تهجد بود. شیطان به صورت اژدهایی متمثل شد تا وی را از عبادت باز دارد و به طرف لهو و لعب، مشغول سازد. به وی هیچ التفات ننمود. حتی وقتی که انگشت پای وی را بگرفت، نیز التفات نکرد. پس چنان گزید که دردناک شد. هنوز نماز خود را قطع نکردند، پس خدای تعالی بر وی منکشف گردانید که آن شیطان است. وی را طپانچه (=سیلی) زد و گفت: دور شور ای خوار و ذلیل، آن ملعون، چون دور شد برخاست تا وارد خود تمام کند. آوازی شنید و قائل را ندید که می گفت: انت زین العابدین، سه بار.» (جامی، ۱۳۷۹ ش، ۳۵۱)

اربلی در کشف الغمه، داستان مزبور را نوشته است. البته در داستان او، به جای اژدها، مار آمده است. (مجلسی، ج ۴۱، ص ۵)

و در مورد کرامات آن حضرت (رض) نوشته است: «وی را کرامات و خوارق عادت، بسیار است» و سیزده کرامت را از آن امام نقل کرده است.

جامی در ادامه‌ی شرح حال امامان (رض) به شرح حال امام محمد باقر (رض) تا حضرت رضا (رض) پرداخته و ضمن شرح حال مختصری از امامان به ذکر چند کرامت آن‌ها، در مورد امام محمد باقر (رض) به ۲۱ کرامت، امام جعفر صادق (رض) به ۱۴ کرامت و امام موسی بن جعفر (رض) به ۷ کرامت اشاره می کند.

◀ ج: ارادت به حضرت علی بن موسی الرضا (رض)

سَلامٌ عَلَی آلِ طَه و یاسین سَلامٌ عَلَی آلِ خَیرِ النَّبیین
سَلامٌ عَلَی روضَه حَلِّ فیها امام بیاهی به الملک والدین

سلام برخاندان طاها و یاسین، سلام برخاندان بهترین انبیا، سلام بر باغی که در آن امامی است که دنیا و دین بدو افتخار می کنند. (طبری، ص ۹۰)

استاد مهدوی دامغانی که درباره‌ی اهمیت سروده‌های آیینی جامی نوشته است: «با توجه و بررسی این قصیده و قصیده دیگر جامی در فاتحه‌الشباب و با توجه به ترجمه‌ی بسیار شیوای جامی از قصیده میمیه فرزددق در ستایش امام سجاد(ع) و ملمع زیبای او در ستایش امام رضا(ع) با مطلع

سَلامٌ عَلَی آلِ طَه و یاسین سَلامٌ عَلَی آلِ خَیرِ النَّبیین

که پیش از توسعه حرم مطهر رضوی، زینت بخش دیوار کفش کن صحن عتیق (انقلاب اسلامی) بود، می توان به گرایش بسیار آمیخته با مهرورزی و احترام جامی به پیشوایان گران قدر تشیع پی برد.» (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۷ ش، ص ۳۶) اکنون، این دو بیت بر روی سنگ جدید آرامگاه حضرت رضا (رض) حک شده است. همچنین جامی سروده است:

امام به حق، شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین

شه کاخ عرفان، گل شاخ احسان
 علی بن موسی الرضا کز خدایش
 ز فضل و شرف بینی او را جهانی
 پی عطر رو بند حوران جنت
 اگر خواهی آری به کف دامن او
 چو جامی چشد لذت تیغ مهرش
 در دُرُج امکان، مه برج تمکین
 رضاشد لقب چون رضا بودش آیین
 اگر نبودت تیره چشم جهان بین
 غبار دیارش به گیسوی مشکین
 برو دامن از هر چه جز اوست در چین
 چه غم گر مخالف کشد خنجر کین

(جامی، ۹۳)

احمد جام، همشهری عبدالرحمان جامی نیز به حضرت رضا (رض) ارادت تام داشت و به مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی، سفارش زیارت آن حضرت را توصیه کرد. مولانا تایبادی (متوفای ۷۹۱ ق) در مقالات، نوشته است که در عالم روحانیت بر سر تربیت ایشان می رفتم و از فیوضات شان برخوردار شدم و بدان مرتبه رسیدم که به من گفت هر معنی که مرا بود، با تو همراه کردم و تو را به زیارت مشهد مقدس منوره سلطان رضا باید رفت تا از آن حضرت با تو فیض ها نیز همراه شود، صاحب مقامات می نویسد که مولانا شیخ الاسلام به اجازت و اشارت آن حضرت متوجه زیارت فلک فرسای حضرت امام و زبدهی آل عبا، نور دیدهی اصفیاء، سلطان خراسان، علی ابن موسی الرضا شد و چند وقت دیگر تا در آن بارگاه می بود ملازمت می کرد و به تلاوت مشغول می بود تا عاقبت به فیض ها رسید و مقصود کلی یافت. (تایبادی، ص ۶۴)

جامی در شواهد النبوه نیز پس از شرح حال مختصری از حضرت رضا (رض) به ذکر ۱۴ کرامت از آن حضرت پرداخته و قصیده دعبل را که در مدح آن حضرت است نوشته و توضیحاتی داده است. (جامی، ۱۳۷۹ ش، ۳۸۴) جامی سپس شرح حال دیگر امامان شیعه، امام محمد تقی (رض) تا امام حسن عسکری (رض) را به همان شیوه ادامه داده است.

چ: حضرت مهدی

یکی از مضامین موجود در آثار جامی، ظلم ستیزی و مواجهه‌ی او با ظالمان است که متأسفانه در پژوهش‌های محققانی که آثار جامی را بررسی کرده‌اند، مغفول مانده است. علاوه بر آن، عدالت خواهی و آرمان گرایی او در آثارش موج می زند که نتیجه‌ی مناعت طبع و قناعت اوست. ما در این مقاله در صدد آن نیستیم که خصلت‌های مذکور را در آثار منظوم و منثور او اثبات کنیم، زیرا موضوع مقاله نیست و ما را از بحث اصلی دور می کند، بلکه فقط برای نمونه، موردی را ذکر می کنیم و نکاتی را شرح می دهیم:

جامی در سبحة الابرار، پس از حمد و ستایش پیامبر (ص) از آن مقام گرامی می خواهد که برای نابودی ظالمان، منجی‌ای را که از سلاله‌ی پاک نبوی است، ظاهر فرماید:

مدنی مهد یمانی بُرَق	ای قمر طلعت مکی مطلع
بگشاید گره از کار کسی	گر بر آری به شفاعت نفسی
کف ز جلباب کفن بیرون آر	دستت از بُرد یمن بیرون آر
سرش از فخر به کیوان برسان...	طاق محراب، تهی کن ز خسان

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۶۴)

وی نیز بر اساس روایتی از اهل سنت معتقد است در آخر الزمان، شخصی به نام مهدی ظهور می کند و تنها با ظهور او، ستمگران نابود می شوند؛ ظالمانی که چند صباحی، قدرت پیدا کرده اند و به مردم، ستم می کنند. در صحیح ترمذی آمده است: «پیامبر (ص) فرمودند اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا این که مردی از اهل بیت من (از نسل حسن یا حسین) اسمش مانند اسم من و اسم پدرش مانند اسم پدر من (محمد بن عبدالله) می آید تا زمین را که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد کند.» (ترمذی، ج ۲، ص ۴۹۴)

پوست بر کن دوسه روباهی را	پنجه ور کن اسداللهی را
آبشان ریز و غباری بنشان	ظالمان را پی کاری بنشان
تخت دولت ز زبونان بُر بای	تاج مُلک از سر دونان بُر بای

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۶۶)

و در ابیات بعدی، مولانا جامی از روح پیامبر گرامی (ص) استدعا دارد مهدی را به نمایندگی و ولایتعهدی خویش برای از بین بردن ظلم و بسط عدل در زمین قائم فرماید:

ساعد کج رقصان ساز قلم	زن از آن قاعده راست قلم
بی رهان را حشر بیم فرست	راهدانی به هر اقلیم فرست
تازه کن عهد نکو عهدی را	ده ولیعهدی خود مهدی را

جالب تر از آن، جامی شاعری فرهیخته و آگاه نسبت به مسایل آخر الزمان و ظهور حضرت مهدی موعود است و می داند که حضرت از مکه، ظهور می کند:

عَلَمش بر حرم بطحا زن	تیغ قهرش به سر اعدازن
مهد عیسی ز سر چرخ برین	گستران در ستم آباد زمین
بار دجال و شان بر خرنه	به بیابان عدم سر در ده

(همان، ص ۵۶۶)

وی در پایان، درخواست شفاعت دارد و خود را در برابر پیامبر (ص)، بنده و غلام می داند. جامی اعتراف می کند که طاعت و بندگی او ارزشی ندارد و فقط امید شفاعت دارد:

عاصیان بی سروسامان تواند	دست امید به دامان تواند
خاصه جامی که کمین، بنده توست	چشم گریان به شکر خنده توست

بهره‌ای نیست ز طاعت و ریش

لب بجنبان به شفاعت گربیش

(همان، ص ۵۶۶)

در شواهدالنبوه نیز پس از شرح حال مختصری از حضرت مهدی به احادیثی اشاره می‌کند که در کتب اهل سنت درباره او نوشته شده است و در ادامه، نظر ابن عربی و علاءالدوله را در مورد امام نوشته است. سال‌ها پیش استاد محمود فرخ، مثنوی‌ای را در یکی از نسخه‌های خطی یافته بود که به نام دوازده امام جامی ذکر شده بود و آن مثنوی در یکی از نشریات کشور چاپ شد. ایشان در این مورد نوشته است: «در جنگی خطی به نام بیاض‌الله وردی بیک که در سال هزار و هفتاد و پنج هجری قمری تالیف و نوشته شده و از دوست دانشمند فقیدی از اهل سنت به یادگار دارم، مثنوی‌ای به نام دوازده امام مولانا عبدالرحمان جامی ثبت است که در جایی ندیده‌ام.» (فرخ، ۱۳۳۹ش، ص ۲۳) چند بیت از آن مثنوی چنین است:

چون که علی داشت به خاک انتساب	کنیت او کرد نبی، بوتراب
وه که ازین خاک چه گل‌ها دمید	نکبت فردوس از آن‌ها وزید
گلشن گردون و ریاض بهشت	در بر آن روضه نمایند زشت
سُنبل و گل را به چمن زیب و وزین	موی حسن داده و روی حسین
کی مه و خورشید به چرخ کهن	بوده به خوبی حسین و حسن
آن دو نهالند که تا روز دین	بارورند از گل و از یاسمین

(همان، ص ۲۴)

اما شاعر اصلی این مثنوی، محی‌الدین لاری است. وی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم زندگی می‌کرد و از شاگردان ملا جلال‌الدین دوانی (متوفی ۹۰۲ یا ۹۰۷ ه.ق.) بود. او مثنوی‌ای را به نام فتوح‌الحرمین در بازگشت از سفر حج سرود. تذکره‌نویسان، سال درگذشت او را بین سال‌های ۹۳۰ تا ۹۳۳ ثبت کرده‌اند. مثنوی مزبور در فتوح‌الحرمین آمده است. چند بیت دیگر از آن مثنوی عبارت است از:

هر دم از آن باغ بری می‌رسید	تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسید
آن که ببرد از دل اغیار بیم	کاظم غیظ است به خلق کریم
باز دمید از چمن او گلی	کامده روح القدسش بلبلی
خاک خراسان شد از او مشکبو	خلق به بویش همه در جست و جو
دم چه زخم از صفت بی‌حدش	داده پیمبر خبر از مشهدش
خُلق محمّد کرم مرتضی	هر دو عیان کرد علی رضا

(لاری، ۱۳۶۶ش، صص ۳۱-۳۲)

نتیجه گیری

عشق و عاطفه، همواره یکی از مضامین بارز شعر فارسی قلمداد شده است. عشقی که خداوند در نهاد همه انسان ها به امانت گذاشته است. انسان های اندیشمندی که عشق واقعی را با خرد جمعی گره زده اند و معشوق ازلی را، جان مایه آثار هنری و ادبی خویش قرار داده اند توانسته اند در کنار تحمیدیه های زیبا، به نعت پیامبر و منقبت اولیای خدا بپردازند. عبدالرحمان جامی، شاعر فرهیخته و آزاد اندیشی است که علی رغم خلق آثار ادبی از مودت و دوستی خاندان پیامبر غافل نبوده و عاشقانه و خردمندانه، توانسته احساسات خود را بیان کند. با تامل در آثار او، نه تنها شیفتگی و دلدادگی به خاندان پیامبر هویدا می شود که کوشش کرده است فضایل و مناقب آن ها را در خلال سروده هایش بیان کند. به همین دلیل، گاهی قصایدی جدا در منقبت آنان سروده و گاهی در قالب یک حکایت به فضیلت های اخلاقی آن ها اشاره کرده است.

منابع

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه، تحقیق مجتبی عراقی، قم، موسسه سیدالشهدا، ۱۴۰۳ ق.
۲. انصاری، عبدالله، طبقات الصوفیه، تصحیح محمد سرور مولایی، توس، ۱۳۶۱ ش.
۳. ترمذی، محمد بن عیسی ابو عیسی، صحیح، لاهور، انتشارات مکتب رحمانیه، بی تا.
۴. جامی، نورالدین عبدالرحمان، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح جابلقا دادعلی شاه، جلد ۱ و ۲، میراث مکتوب، ۱۳۷۸ ش.
۵. _____، دیوان جامی، تصحیح محمد روشن، انتشارت نگاه، ۱۳۸۹ ش.
۶. _____، شواهد النبوه، تصحیح سید حسن امین، میرکسری، ۱۳۷۹ ش.
۷. _____، منشآت جامی، تصحیح عبدالعلی نور احراری، تربت جام، انتشارات شیخ الاسلام ۱۳۸۳ ش.
۸. داداش نژاد، منصور، «زندگانی دوازده امام^(ع) در کتاب شواهد النبوه جامی» تاریخ و فرهنگ، شماره ۸۷، ۱۳۹۰ ش.
۹. دامادی، سید محمد، شرح بر ترکیب بند جمال الدین محمد عبدالرزاق در ستایش رسول اکرم، موسسه دانشگاه تهران، ۱۳۶۸ ش.
۱۰. الزیموسی، وداد، حضرت محمد^(ص) در اشعار عرفانی جامی، نامه پارسی، شماره ۱، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، چاپ سوم، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۴ ش.
۱۲. ظهیری، عباس، «تحلیلی درباره شخصیت فرزندق و قصیده میمیه او»، کیهان اندیشه، آذر و دی، شماره ۵۱، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. عفیفی، رحیم، فرهنگ نامه شعری، سروش، ۱۳۷۶ ش.
۱۴. فرخ، سید محمود، «مثنوی دوازده امام جامی» نامه آستان قدس، شماره ۲، ۱۳۳۹ ش.
۱۵. فرخی، محدثه، «جامی و حب اهل بیت» گوی بیان، مجموعه مقاله های دهمین همایش بین المللی ترویج زبان و ادب فارسی، جلد ۷، اردبیل، دانشگاه محقق اردبیلی، ۱۳۹۴ ش.
۱۶. فیاض انوش، ابوالحسن، «هرات دوره تیموری» کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۸، ۱۳۷۶ ش.
۱۷. گوشه گیر، علاء الدین، مقامات تایبادی، دزفول، نشر افهام، ۱۳۸۲ ش.
۱۸. لاری، محبی الدین، فتوح الحرمین، تصحیح علی محدث، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶ ش.
۱۹. مهدوی دامغانی، محمود، «نگاهی به قصیده عبدالرحمان جامی در ستایش امیرالمومنین^(ع)»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد مشهد، شماره ۱۷، ۱۳۸۷ ش.
۲۰. ناصری، عبدالمجید، امام علی^(ع) و تشیع در کلام جامی، معرفت، شماره ۴۰، ۱۳۸۰ ش.
۲۱. نظامی باخرزی، عبدالواسع، مقامات جامی، تصحیح نجیب مایل هروی، نشرنی، ۱۳۷۱ ش.